



افعالی که برای «سورا» و «اشترا» بکار رفته‌اند، عبارتند از :

یکه در معنی «دولت» و «alwīshval» و «سور» که در پاره های

۱۰، ۱۴، ۱۸، باب دوم و نبدیدار آمده‌اند.

در مورد معانی این کلمات، سخن‌ها بسیار است و عقاید گوناگون و متافانه اغلب بی‌پایه ردور از واقعیت. و از همین روست که با وجود همه‌ی آن سخن‌ها، هنوز هم، ما در برابر این سؤال قرار می‌داریم که «سورا» و «اشترا» چیستند و عملشان چه؟ در هر صورت، لازم است تا در اینجا، کم و بیش از آن عقاید یاد کنیم و دلالمان را برای نادرستی‌شان باز گوئیم.

باز تولومو Bartholomae، کلمه‌ی «سورا» را نگین، حلقه‌ی انگتر و «اشترا» را سیخ و سیخک میدانند (۲).

دوهاره De Harles، «سورا» را «Charne» (گاو آهن، خیش) و «اشترا» را «aiguillon» (سیخ، سیخک، نیش) نوشته است. (۳)

دارمستتر Darmesteter، در ترجمه‌ی فرانسه‌اش، «سورا» را «soan» (مهر، نگین) و «اشترا» را «épée» (شمشیر، خنجر، تیغ) (۴) و در ترجمه‌ی انگلیسی‌اش «سورا» را «eal» و «اشترا» را «Poniard» بهمان معانی، دانسته است. (۵) و در توجیه آن چنین آورده که بنا بر آنچه در شاهنامه آمده، تیغ و نگین نشانه‌ی شاهنشاهی است؛ چنانکه فریدون هنگام سپردن سلطنت بفرزندش ایرج، بدو، تخت و شمشیر و نگین داد، او را به شهریاری برگزیده است. (۶)

«Kanga» در واژه نامی خود «سورا» را «Plough» (خیش، گاو-آهن) و «اشترا» را «dagger» و «Poniard» (خنجر، دشنه، تیغ) نوشته است. (۷) دینی‌الاسلام در ترجمه‌ی و نبدیداش «سورا» را خیش و «اشترا» را سلاح

دانسته است. (۸)

پورداود که در ترجمه و تفسیرش از اوستا، بیشتر منابع غربی نظر میدارد  
«سورا» را نگین، و «اشترا» را عصا نوشته است. (۹)

در این میان، هر کس بزعم خود، برای این در آلت، خصوصیات گونه‌گون  
یافته، یا بهتر بگوییم یافته بنوجیه و تفسیری گه‌گاه خنده‌آور پرداخته است.  
در ترجمه‌ی فارسی و نبداد دارمستر صفحه ۷۸ چنین آمده که :

«حلقه زرین و شمشیر زرنشان مانند کلام ایزدی بر طبق مندرجات اوستا اثری  
سحری داشته است و جم بافتردن حلقه و فرو بردن شمشیر در زمین توانست سطح زمین  
را وسیعتر سازد. همچنانکه زردشت در جنگ با اهریمن دعای اهنون ربه را خواند  
و وی را شکست داد.» (ص ۷۸ پاورقی مربوط بند ۱۰)

جالب اینکه ترجمه‌ی خود بند ۱۰ که در همان صفحه آمده، چنین است: «در  
این هنگام جم‌زیا در روشنائی و طریق خورشید بسوی جنوب پیش رفت و حلقه زرین  
را در زمین فشرده و این زمین را با شمشیر سوراخ نمود و چنین گفت: ای اسفندار من  
خواهش میکنم بخاطر دوستی و برای اینکه ربه ریز و درشت و مردمان را در توجای  
دهم گشاد شو و پهن شو.»

که می‌باید پرسید، اگر این «سورا» و «اشترا» بند که با سحرشان زمین را  
گسترش میدهند. پس، این آه و ناله‌ی جم و قسم دادن اسفندار من چراست؟ و اگر جمشید،  
برای گسترش زمین، می‌باید این چنین با اسفندار من التماس کند، پس سحر و جادوی  
«سورا» و «اشترا» کجاست؟

بهر حال، معنی مهر، نگین و حلقه‌ی انگشتر برای «سورا» معنای واهی است  
و برای آن دلیل که هیچ حتی مؤیدی نیز نمی‌توان یافت. در مورد نگین و شمشیر  
بخشیدن فریدون به ایرج و اینکه دارمستر این نکته را دلیلی برای عقیده‌اش که «سورا»  
نگین و «اشترا» تیغ است دانسته، باید گفت که هیچ ربطی بین «سورا» و «اشترا»  
بخشیدن اهوره‌مزده به جم و تخت و تیغ و نگین دادن فریدون به ایرج نیست. و

اصولا خود این نکته که حلقه‌ی انگشتر و شمشیر، نشان شاهنشاهی است، بی پایه است.

دارمستر چنانکه نوشته، این نکته را ازینکه فردوسی در توصیف شاهی او را « خداوند شمشیر و سماء و تین » خوانده، استنباط کرده، که پیداست استنباطی بی ربط است. چرا که میدانیم فردوسی در موارد مختلف، شاهان را بعنوان دارنده‌ی آلات و ازاری گوناگون چون تاج و کلاه، تخت، تیغ، گرز، زره، انگشتر، کمر بند و غیره و غیره توصیف می کند. در این صورت معلوم نیست که بچه دلیل باید از میان این آلتی که فردوسی از آنها یاد می کند، تیغ و نگین را برای نشانه‌ی شاهی بودن برگزید.

اینکه دارمستر درناید نظرش می گوید که فریدون با سپردن شمشیر و نگین (بعنوان دو نشان خاص شاهی)، سلطنت را بایرج تسلیم کرده است نیز متأسفانه درست نیست.

فردوسی در این مورد می گوید :

پس آنگه نیابت بایرج رسید

مر او را پدر شهر ایران گزید

هم ایران و هم دشت نیزه وران

همان تخت شاهی و تاج سران

بدو داد که او را سزا دید گاه

همان تیغ و مهر و نگین و کلاه

(mo. 1, l. 188)

می بیند که در اینجا، ازینکه تیغ و نگین دو نشان شاهی است، سخن نیست و فردوسی در اینجا نیز چون دیگر موارد، بروی « تاج و تخت، تکیه می کند. مؤید من در این نظر این آیات فردوسی است که ایرج در هنگام رد سلطنت خطاب به فریدون می گوید :

چو دستور باشد مرا شهریار

همان نگذرانم بید روزگار

نباید مرا تاج و تخت و کلاه

شوم پیش ایشان دوان بی سپاه

(mohl. I, 160)

در این ابیات می بینیم که ایرج، بانی پذیرفتن «تاج و تخت»، سلطنت را رد می کند و بنابراین باید گفت که این «تاج و تخت» است که بعنوان نشانه های سلطنت، از سوی فریدون، بایرج داده شده است، نه تیغ و نگین و چیزهایی از آن قبیل. شاید از ذکر این نکته بی نیاز باشم که اگرچه تیغ و نگین، از لوازم شاهی است ولی، هرگز نمی توان آنها را نشان های خاص سلطنت دانست؛ تا آنجا که هردارنده ی تیغ و نگین را شاه و با هرافزار متعلق بشاهان را تیغ و نگین شمرد.

بتوجه با آنچه که در شاهنامه و دیگر منابع فرهنگ ایران آمده، این تنها «تاج» است که می توان آنرا نشان خاص سلطنت دانست.

در هر صورت، تردید نمی توان داشت که نظردارمستر و گزینش تیغ و نگین بعنوان در نشان شاهنشاهی، بهیچ دلیل و سندی متکی نیست و ما در اینجا اگر نخواهیم اورا به تحریف نوشتای فردوسی متهم کنیم ناگزیریم بگوئیم که بدبخانه او این مورد از شاهنامه را درست نفهمیده است.

اما اینکه دارمستر با توجه باستنباطی که از آن یاد شد، بتوجه «سورا» و «اشترا» پرداخته، نکته ای است که نادرستی اش ناگفته پیداست، چرا که وقتی فرض مسأله که همان استنباط دارمستر است، آنچنان بی پایه و دوراز واقعیت باشد، حساب حکم آن خود بخود روشن است.

متأسفانه، چنین پیداست که دارمستر، در توجه «سورا» و «اشترا» سخت به سرهم بندی و آسمان به ریسمان بافتن پرداخته، در این رهگذر از آنچه که در شاهنامه آمده، چیزهایی موافق باخیالات خود، ساخته است.

گمان من بر آنست که، گزینش معنی حلقه‌ی انگشتری برای «سوورا» بیش از آنکه به فردوسی و فریدون و ابرج مربوط باند (باتوجه به شباهت‌های درست و درستی که قرنهاست در مورد جم و سلیمان گفته شده) باشنای ذهن دارمسترودیگر برانشناسان یهودی و مسیحی، بانگشتری سلیمان نبی ربط می‌یابد.

در هر صورت، باید گفت که در داستان جم، هیچ موردی برای نشان دادن و مهر کردن نیست و با قاطعیت می‌توان نظر بارتولومه را که با گرفتن

نکته‌ی «**varəšva**» از **varəp-** بمعنی علامت زدن (۱۰) و جمله‌ی

**varəšva. suwraya. zaranaēnya. ....** (۱۱)

را «آنها (گذرها، پل‌ها) را علامت بگذار با سوورای زرین» معنی کردن، موردی برای آن تراشیده، رد کرد. چرا که این عقیده، نه تنها از نظر اصولی و باتوجه بمعنی واقعی «سوورا» که بعد در آن باره سخن خواهیم گفت، اشتباه است حتی بهمین شکل اظهار شده نیز، بی‌وپایه‌ی درستی نیندازد. ز آنرو که اثر سوورا که بقول او مهر و ننگین است، اگر چه بتواند مثلا بر صفحه‌ی کاغذ، علامتی بشمار آید، هرگز نمی‌تواند، فرضاً بدیوار یک گذر یا محله، اثری مرنمی‌باشد. چه رسد که علامت مشخصه‌ی آن گذر بحساب آید.

معنی متن پهلوی بند یاد شده چنین است که: «بدان (به آنجا)، ساکنان وور، رابباری سوورای زرین ببر» (۱۲) اما معنی خیش، جهت «سوورا» بیشتر بمخاطر افعال

نکته‌ی «**aiwišvat**» و **sifat** است

که همه آنرا، شخم زدن، شکافتن، شیار زدن معنی کرده‌اند. (۱۳)



بور کردن دانسته ، بند ۱۰ فرگرد دوم و ندیداد را اینچنین :

«... جم با سواری زرین ، زمین را شکافت (خرایش داد) و بوسیلهی اشترای زر نشان  
بور کرد (برگذاشت) ... ترجمه کرده (۲۰) و بنا بر این «اشترا» را وسیله ای برای عبور  
کردن و برگزشتن شمرده ، باز آنرا سیخ و سیخک معنی کرده است.

سخن در این نیست که معنی برگزشتن و عبور کردن برای «sīfāt» تا چه حد  
می تواند درست باشد . و آیا چنین مفهومی در اینجا مناسب تواند بود یا خیر؟ بلکه  
حرف در اینست که با فرض درست بردن آن معنی برای «sīfāt» آیا بوسیله سیخ  
و سیخک ، میشود عبور کرد؟ آیا سیخ و سیخک می تواند آلتی برای عبور کردن و  
برگزشتن باشد؟

در هر حال ، معنی «اشترا» در آن مورد که بشکل «aspāhe āstrā» در کنار  
«sraosō . āranā» بکار رفته ، تقریباً روشن است و آن افزاری است برای حد  
زدن مجرمین ، و چنین افزاری تیغ و خنجر و شمشیر نمی تواند باشد . چرا که وقتی  
مجازات کوچکترین گناه قابل حد ، که تهدید و ترساندن دیگران بوسیلهی اسلحه باشد ،  
پنج ضربهی «اسپاهه اشترا» و پنج ضربهی «سروش و چرنا» است ، (۲۱) بدیهی است  
که از مجرم ، پس از پنج ضربهی مثلاً شمشیر یا خنجر ، چیزی باقی نخواهد ماند ،  
که برود توبه کند و بزندگی عادی خود برگردد . چه رسد بگناهان بزرگتری چون  
دفن جسد انسان یا سنگ . (در صورتی که سالی از آن بگذرد) (۲۲) یا پوشاندن کامل يك  
جسد ، (۲۳) یا تخلف از انجام پیمانی که ارزش آن از قطعه زمینی آباد کمتر نباشد .  
(۲۴) که مجازاتشان هزار ضربهی «اسپاهه اشترا» و هزار ضربهی «سروش و چرنا» است .  
ضمناً میدانیم که این مجازاتها اعدام نیست ، و مجازات گشتن و اعدام ، در مواردی خاص  
و شرایطی ویژه در نظر گرفته شده است . بنا بر این «اشترا» نمی تواند تیغ و خنجر و  
شمشیر باشد . و از همین روست که همهی آنانی که «اشترا» را تیغ معنی کرده اند ، در  
این مورد ناچار از آن شده اند که آنرا شلاق و تازیانه بدانند .

بهر حال ، آنچه که در این مقال از نظر خواهد گذراند ، نتیجهی تلاش ماست ،



۱

همانطور که گفته شد از کلمه‌ی «سورا» جز در وندیداد، در بخش‌های دیگر اوستا، نشانی نیست و بنابراین، در جستجوی معنی حقیقی آن می‌باید، بدیگر آثار ادبیات باستانی ایران مراجعه کرد .

در این رجوع و بررسی، به نکات جالبی، در کتب پهلوی، برخورد می‌کنیم که از آن جمله است متن زیر در «گزیده‌های زاد اسپرم» (۲۵) .

« kard yašt, pad hunānāgīh i jam ka—š pad suvrāomand i zarrēn ,hān gādumb bē vardēnēd, abar xvānēd sošāns i pērōzgar ku « ul ōstēd, tanōmand hēd, i yazdān dāšt hēd <ka>vidard hēd . »

« (چون) نیایش انجام یافت . به همان گونه که «جم به سواری زمین کرده بود» ، سوشانس پیروزم آن مادوم را بگرداند و فراخواند که برایتید، تنومند (دارای تن) اید که ایزدان شما را نگاه داشته بودند (چون) مرده بودید» .

[گزیده‌های زاد اسپرم فصل XXXV ص ۱۵۵ بند ۲۰]

ازین نوشته بسادگی می‌توان دریافت که «سورا» افزاری است چون مادوم و عملش چیزی چون فرا خواندن، آماه کردن، اخبار و اخطار . معنی واژه‌ی گاودم بخوبی روشن است و فرهنگهای فارسی آنرا «نقیر»، که برادر کوچک کرناست و بربری بوق خوانند . (برهان) نقیر که در جنگ نوازند و آن بترکیب دم گاو بود . چنانکه نوشته‌اند، کرناى خواهد بود . و بمعنی هر چیزی و شکلی که يك سر آن بهن و سر دیگر آن باریک باشد و آنرا مخروطی گویند . بوفی کوچک (آندراج) نای روین که بر صورت دم گاوی است و در وقت جنگ نوازند و به نقیر مشهور است . (اوبهی) خرناى . کلمه چینی گودونگ که امروز معمول است از دو جزء گو(گاو)

فارسی و دونگ مصحف دم است . این کلمه را چنانکه صاحب اخبارالصین والهند (ص ۱۵) گوید : مردم چین جادم گویند و بی شک کلمه جادم همان گاودم فارسی، چینی شده است و آن چیزی است چون بوق، بدرزای سه چهارذراع و قطر دو دست بهم گرد کرده ....» [ دهخدا ذیل وژه‌ی گاودم ] نوشته‌اند .

نکته دوم، تفسیری است که من پهلوی و ندیداد، در مورد **سوفاد**

«sifat» یا **سوفاد** «sifat» بدست داده است. در بند ۱۰ فرگرد دوم چنین آمده است که :

(۲۶) «(bē hān i suft pad aštar (ku-š aber pad frōd garzīd)....»  
 «به اشترآن را سفت (که او بر به فرود مرزید)»

و بشهادت همه‌ی فرهنگهای لغت میدانیم که گرزیدن (گزش، گزیشن) ناله کردن معنی میدهد . بنابراین «sifat» مفهومی چون «ناله کرد»، «صد کرد»، میدارد (۲۷) .

باتوجه بهمیشه بودن «sifat و alwišvat» باید گفت که این هر دو واژه بمعنی «آواز دادن، و صد کردن» است. و بگمان من ریشه‌ی آنها «sav» یا «sav» بمعنی صدا، آواز، دم و .... است که ما در فارسی کلمه‌ی «سوت»، «gut» (درگوش‌ها «سوت»، «sut») را بمعنی «صدائی که با بیرون دادن نفس از دهان خارج میشود» . (۲۸) از آن ریشه میداریم . (۱۹)

واژه‌ی دیگری که بنظر من از همین ریشه در زبان فارسی بجا مانده، واژه‌ی «سافوت» «sāfut» بمعنی «آوازی مرکبوتر بازان را که دوسر انگشت را بروی زبان گذاشته و به تندی پف کنند تا صدای بلندی از آن پدید آید» . (۳۰) می باشد .

در هر صورت، بنا بر آنچه که آمد، دانستیم که «سورا» و «اشترا» دوساز چون تپیرند و برای اخبار و آسمای بکار میرفته‌اند. نه‌نگین و انگشتر و حلقه و خیش و گاوآهن و تیغ و خنجر و شمیر، و برای سفتن و سوراخ کردن و شخم زدن.

در تفاوت «سورا» با «اشترا»، نظر نگارنده بر آنست که نواختن هر یک از آنها، معنایی خاص می‌داشته است و با شرایط و نحوه‌ی بکار بردن هر یک از آنها، مفاهیم خاصی را بشنوند، الفامی کرده است و آنچه که مرا در این نظر راسختر می‌سازد همان تفسیر واژه‌ی «sifat» است که از نظر تان گذشت.

دیدیم که «sifat» بر به فرود سمرزید، تفسیر شده بود. و بنابراین بقرینه می‌توان گفت که «aīwīšvat» بر به فراز سمرزید، معنی می‌دهد. بهترین گواه و مؤید من در این عقیده، پیشوند «aīwī» بمعنی ابر، بالا، رو، و... است که بر سر واژه‌ی «سورا» آمده.

بعید نیست که مثلاً «سورا» را رویبالا و «اشترا» را رویپائین و یا با احتمالی قویتر «سورا» را با صدای بم و «اشترا» را با صدای زیر، می‌نواخته‌اند. نکته‌ی دیگری که می‌باید در اینجا مطرح کرد، وضع لغت «اشترا» است. بنظر من باید بین دو مورد اصلی بکار رفتن این واژه، تفاوتی قائل شد. «اشترا» در آنجا که در کنار «سورا» بکار رفته، سازبست چون نفیر. و در آنجا که بشکل «aspāne aštrā» آمده شلاق و تازیانه است. و این هر دو معنی را بخوبی می‌توان از واژه‌ی «aštrā» گرفت.

اگر نظر کانگا را باینکه «aštrā» از ریشه‌ی «as-» است، درست بدانیم. با توجه به مفاهیم مختلف این ریشه‌ی واژه می‌توان «اشترا» را هم نفیر و هم تازیانه دانست. و اگر ریشه‌ی «as-» را برای «aštrā» صحیحتر بدانیم، باز هم می‌توان این هر دو معنی را از مفاهیم گونه‌گون آن بدست آورد.

اگرچه نظر نگارنده بر آنست که، معنی نفیر را برای «اشترا» با در نظر گرفتن موارد بکار رفتن آن، بسادگی می‌توان از همان مفهوم راندن و بردن، که اصلی‌ترین معنی «as-» و نیز «az-» است، گرفت.

«aštrā» را چه از ریشه‌ی «as-» بگیریم و چه از ریشه‌ی «az-»، آلت

راندن و بردن است. این واژه در سانسکریت نیز معنایی اینچنین می‌دارد. اگرچه معنی این کلمه که تنها یکبار در «ریگ‌وید» (Rigveda) بکار رفته، درست روشن نیست، ولی در اینکه آلت راندن و بردن است نیز، تردید نمی‌توان کرد. (۳۱)

بهر حال، این آلت راندن و بردن، بهمان حد که می‌تواند مثلا شلاق باشد. نفیر نیز تواند بود. نفیر، چه در اساطیر سامی و چه در افسانه‌های باستانی ایران، همواره وسیله‌ای بوده است برای حرکت در آوردن و راندن جماعت.

بطور کلی هر رهبر، با نواختن نفیر، حرکت یا کوچ قوم خود را رهبری می‌کند و فرامین و خواست‌هایش را بدانان ابلاغ می‌نماید. برای این مطلب شواهد بسیاری می‌توان ذکر کرد. از جمله آنکه در اساطیر ایران می‌بینیم که سوشانس در اخبار مردمان و بعث مردگان، از گاو دم و نفیر استفاده می‌کند. با بنا بر آنچه در «پادشاه زریوان» آمده، می‌دانیم که لشکریان را با صدای نفیر بجهنگ می‌برده‌اند (۳۲) که این سنت هنوز هم در بین همهی ملل گیتی رایج و مرسوم است. و در این زمان نیز حرکت یکدسته و گروه راه‌میشه، با سازی چون نفیر، رهبری می‌کنند. نکته‌ی جالب دیگری که بنظر این نگارنده، ملهم از همان سنت اساطیری است، قصه‌ی زیبا و آشنای نی‌چوپان است، که در ادبیات فارسی، از آن بسیار سخن رفته.

چوپان در چراندن گوسفندان از «نی» استفاده می‌کند. و بانوای «نی» آنان را باز می‌خواند و جمع می‌کند. (۳۳) بنابراین، در اینکه نفیر، وسیله‌ای برای حرکت در آوردن، راندن و بردن بوده و می‌توانسته قرصاً «- ḥṣṭā» نام بگیرد، تردید نمی‌توان داشت.

اما بد نیست در اینجا، بداستان جم نظری کتب و موارد بکار رفتن «سورا» و «اشترا» را با توجه به مفاهیم تازه‌ای که برای آنها بازگفتیم، بررسی کنیم.

دومورد اصلی بکار رفتن «سورا» در داستان جم، یکی در حرکت و کوچ قوم است و هنگامی که زمین، از مردمان و سوران و چارپایان پر می‌گردد و جم بناچار از «سپنت آرمیتی» می‌خواهد که خود را بگسترده تا مردمان و سوران و چارپایان در او

جای گیرند .

و دیگری در داستان طوفان است و ماجرای «ور»، که جم مردمان را با «سوورا»

به «ور» می برد .

در نخستین مورد ، جم ، ابتدا در «سوورا» و «اشنرا» میهد و بدین وسیله «سپنت آرمئیتی» را فرا می خواند و سپس از او درخواست می کند که فراز شود و خود را بگسترده .

می بینید که مطلب ، شکلی درست و منطقی بخود می گیرد، چرا که فراخواندن و صدا کردن «سپنت آرمئیتی» ، منطقی ترین و طبیعی ترین کاریست که ممکن است جم ، قبل از سخن گفتن با او انجام داده باشد. (۳۴)

اما در مورد دوم: گفتیم که بنا بمتن زند داستان جم، عمل جمشید در پندهای ۳۰ و ۳۸ (و نبداد ۲) راندن و برهن است . و وسیلهی این راندن و بردن «سوورا» است. (۳۵)

در اینجا این سوال پیش می آید که آیا جم ، با خبش یا سیخ مردمان را به «ور» می برد؟

بدیهی است که حتی تصور چنین چیزی نیز، بی خردی است. چرا که نه تنها چنین مطلبی که مردم را با سیخ بحرکت در آورند، در هیچیک از داستانهای باستانی ایران نیامده، بلکه مسخره و بی معنی است، اگر بگوئیم که جم، مردمی را که برگزیده و ممتاز می بودند و برای حفظ نوع نژاد انسان، گزیده شده بودند. و جم بخاطر رهائی آنان از طوفان زمستان سخت و سرمای شدید و ریزش برفهای مهیب و ویران کننده و حفظ نسل انسان بر روی زمین، با امر «هوره مزده» ، ساختن «ور» پرداخت. در بردن آنها به «ور»، از سیخ استفاده کرد، و با اصطلاح با نهایسخت زده است .

اما با نفیر دانستن «سوورا»، موضوع، صورتی واقعی بخود می پذیرد و بدین شکل درمی آید که جم با استفاده از نفیر (سوورا) آنها را بسوی «ور» بحرکت در می آورد .

این امر چنانکه قبلاً یاد آور شدیم، در اساطیر ایران مواردی بسیار می‌دارد. نکته‌ی بسیار جالبی که نظراً و درستی معنایی را که برای «سورا» و احیاناً «اشترا» گفته‌ایم، کاملاً تأیید می‌کند، اینست که جم (یمه - yama) در اساطیر هند نیز، سازی بادی چون «نی» می‌دارد. (۳۶)

## ۲

با توجه بدان که گفتیم «سورا» در اوستا، عبارت از آلتی است چون نفیر، به بررسی واژه‌ی عربی «صور» بمعنی «بوق» (مهدب الاسماء)، نای، ناقور، قرن، شاخ، شاخ که در آن دمنند (منتهی الارب)، شاخ حیوان که آنرا می‌نوازند. (غیثان اللغات) می‌پردازیم.

فرهنگ فارسی با کلمه‌ی «صور» سخت آشنائی می‌دارد. و این آشنائی از آنجاست که آن واژه، ده بار در قرآن مجید بکار رفته، (سورة الکهف آیه ۹۹، سورة - الزمنون آیه ۱۰۳، سورة الانعام آیه ۷۳، سورة النمل آیه ۸۹، سورة یس آیه ۵۱، سورة ق آیه ۱۹، سورة طه آیه ۱۰۲، سورة الحاقه آیه ۱۳، سورة النبأ آیه ۱۸) در پیرامونش سخن‌هایی بسیار و روایاتی بی‌شمار، گفته و نوشته شده است. بنابر آیات قرآن، آغاز روز رستخیز، بانواختن صور اعلام میشود. و از همین جاست که در قرآن، بارها از روز قیامت، بعنوان روز نواخته شدن صور «یوم ینفخ فی الصور» روزیکه، در صور دمیده می‌شود. تعبیر گزیده است. (طه: ۱۰۲، النمل: ۸۹، النبأ: ۱۸ و...) در آن روز «با آژیر صور»، هر آنچه در آسمانها و زمین است بیهوش می‌افتد و بعد بنفخه‌ای دیگر، همه بر خواهند خاست و بنظاره خواهند ایستاد. و آنگاه زمین بنور پروردگار، روشن خواهد شد و کتاب نهاده خواهد گشت. پیمبران و شهیدان آورده خواهند شد و سپس میان مردمان بر استی - نه به ظلم - داوری خواهد گردید. بهر کس هر آن خواهد رسید که کرده است. کافران بسوی دوزخ و نیکنان بسوی

بهشت رانده خواهند گشت.» (الزمر: ۶۸-۷۵)

واژه‌ی «صور sūr» در عربی از مصدر «صور saur» یا «صور sauran» بمعنای بانگ کردن، متوجه کردن، کز کردن و میل دادن، شکستن، سرشتن و ساختن می‌باشد.

می‌دانیم که برای یافتن ریشه‌ی لغات عربی، باید بزبان عبری که برادر و هم‌ریشه‌ی عربی است، مراجعه کرد. بنابراین، بدنبال واژه‌ی «صور» در عهد عتیق «old testament» که بزرگترین گنجینه‌ی لغات عبری است، جستجو می‌پردازیم.

مصدر «צור tsūr» در عبری بمعنی محاصره کردن، بستن، احاطه کردن آمده است.

(تفسیر ۱۴: ۲۵، ۲۰: ۱۲ و ۱۹ اول سموئیل ۲۳: ۸ دوم سموئیل ۱۱: ۱، ۲۰: ۱۵ اول پادشاهان ۱: ۲۰، ۲۷: ۱۵ دوم پادشاهان ۵: ۲۳ اول تواریخ ایام ۱: ۲۰ مزمو ۵: ۱۳۹ اشیا ۴: ۲۹، ۲: ۲۱ ارمیا ۲: ۳۲ حزقیال ۴: ۳، ۵: ۳، ...)

از فعل «צָרַר tsārar» که مصدر آن بچهار شکل «צָרַר tsāror» (تصارر): «צָרַר tsāror» (تصارور) (۳۷)، «צָרַר tsāror» (تصارر) «צָרַר tsāror»

«צָרַר tsāror» بدو معنی اذیت کردن و رنجاندن و دشمنی کردن می‌باشد، نیز واژه‌ی «צור tsūr» آمده است. (خروج ۲۲: ۲۳، تفسیر ۲: ۹ و ۱۶ داوران ۹: ۳۱ استر ۸: ۱۱)

فعل دیگری که از آن، واژه‌ی «צור tsūr» ساخته شده، فعل «צָרַר tsāror» است که مصدر آن «צָרַר tsāror» (یا نصر)، «צָרַר tsāror»

(یا تصور) (۳۸)، «**לִּטְסוֹר**» بمعنی شکل، صورت، صورت بستن،

سرشتن، نقش کردن می باشد.

(خروج ۲:۳۲ مزمو ۱۵:۴۹ اشعیا ۱۶:۴۵ ارمیا ۵:۱ حزقیال ۴۳:۴۳ و ۱۱)

و (....)

واژه‌ی «**צִוּר** tsūr» علاوه بر آنچه که آمد، بصورت اسم مذکر در

سراسر «عهدعتیق» بمعنی صخره، خاره، سنگ، پناهگاه (صخره، صخره‌ی

نجات، یکی از لقب‌های یهوه است.) نیز آمده. (تثیه ۳۲:۱۳ و ۱۵ و ۱۸ و ۳۷

اول سموئیل ۲:۲ دوم سموئیل ۳:۲۳ مزامیر ۱۸:۳۲، ۶۲، ۸:۷۳، ۲۶:۷۸، ۲۰،

۸۹:۳۴، ۱۰۵:۴۱ ایوب ۱۸:۲، ۸:۲۴ اشعیا ۴:۲۶، ۳۰:۲۹، ۴۲:۱۸، و....)

می‌بینیم که «صور» saur، بمعنی بانگ کردن و «صور» šūr بمعنی شاخی

که در آن میدمند، در عبری نیامده است.

نکته‌ای که می‌باید در اینجا مطرح شود، اینست که، واژه‌ی معادل «صور»

در عبری «**שׁוֹפָר** - šofār» است. (۳۹) که از ریشه‌ی «**שָׁפַר** - šefar»

= خیر، اخبار (۲۰) و بمعنی شاخی است که در آن میدمند.

درباره‌ی موارد بکار رفتن «شوفار»، بعد سخن خواهم گفت. و در اینجا بذکر

این نکته اکتفا می‌کنیم که مورد اصلی بکار رفتن «شوفار» در عهد عتیق همانست که

بعدها «صور» در قرآن بکار رفته است، یکی از موارد بکار رفتن «شوفار» در عهد

عتیق چنین است:

«و واقع شد روز سیم بوقت طلوع صبح که رعدها و برفها و ابرغلیظ بر کوه

پدید آمد و آواز گرنای بسیار سخت، بطوریکه تمامی قوم که در لشکرگاه بودند

بلرزیدند. و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد و در پایان کوه

ایستادند. و تمامی کوه سینارا را دود کوره بالا میشد و تمامی کوه سخت متزلزل گردید



و چون آواز کرنا زیادہ و زیادہ سخت نواخته می شد . موسی سخن گفت و خدا اورا بزبان جواب داد . (۲۱) (سفر خروج باب ۱۹ آیات ۱۶ تا ۲۰)

شاید این تصور پیش آید که «صور» شکل عربی «شوفار» است . که در این باره باید گفت که حرف «ش» عبری ، در عربی یا بهمان صورت «ش» می آید . مثل :

رَبَّاسٌ = رَعش بمعنی لرزیدن ، متزلزل شدن .

و یا بصورت «س» و «ث» که با آن قریب المخرج هستند . مثل :

لَبَّاسٌ = «lābas» = «لبس» بمعنی پوشیدن

رَبَّاسٌ = «rāsam» = «رسم» بمعنی کشیدن ، یادداشت کردن ، ثبت کردن .

نَدَّاسٌ = «nādās» = حدث بمعنی نو ، تازه ، جدید .

سُورٌ = «sor» = نور بمعنی گاونر

بنا بر این ؛ قاعدتاً «ش» عبری برابر «ص» عربی نیست و کلمات عربی ای که

در آنها «ص» بکار رفته ، در شکل عبری با **ש** «ص» (۴۲) نوشته میشوند . مثل :

صوم = צוֹם «tsūm» بمعنی روزه

صاد (صید) = צָד «tsād» بمعنی شکار کردن

صدق = צְדָק «tsādaq» بمعنی حق داشتن ، راست بودن

صنّف = צְפָצַף «tsiftsaf» بمعنی بانگت کردن گنجشگ ،

(جيك جيك ، چه چه)

صلح = צְלַח «tsalah» بمعنی موفق شدن و کامیاب شدن ،

قصر = קָצַר «qātsar» بمعنی کوتاه بودن ، عاجز بودن

رصع = רָצַע «rātsa» بمعنی سوراخ کردن، رصع زدن، جواهر نشانیدن

رصف = רָצַף «rātsaf» بهلوی هم چیدن ، فرش کردن با سنگ

(سنگ چین)

نصر = נָצַר «nātsar» بمعنی پاسبانی کردن ، حمایت کردن ،

نگهداشتن.

اما برابری «ف» عبری و «و» عربی : در این مورد باید گفت که هیچ کلمه‌ای که در آن «و» عربی برابر «ف» عبری باشد ، در دست نیست (۴۳) و شهادت صدها کلمه‌ی موجود می‌توان گفت که «ف» عبری در عربی نیز بهمان صورت، بکار می‌رود. عبارت دیگر شکل عربی کلمات عبری‌ای که در آنها حرف «ف» بکاررفته نیز با «ف» نوشته می‌شوند. مثل :

كَافِر = «kāfir» کافر بمعنی کندن ، جستجو کردن .

كَافَر = «kāfar» کفر بمعنی منکر شدن ، خاشا کردن .

لَافٍ = «lāf» لاف بمعنی پوشاندن ، عایق دار کردن .

نَفْس = «nefes» نفس بمعنی جان ، روح ، دل ، جاندار ، احساسات

تَصْفِيفٍ = «tsiftsarf» صلف بمعنی بانگ کردن گنجشگ

تَصْفِيفَةٍ = «tsaftsāfāh» صفاق (صفاقه) بمعنی درخت بید با تبریزی

تَوَفٍ = «tof» توف بمعنی دایره ، طبل ، دف .

רָצַף = rātsaf = رصف بمعنى سنگ چين کردن .

סֵפֶר (thefer)sefer = سفر بمعنى كتاب بزرگ .

סָפַר (thāfar)sāfar = سفر بمعنى اصلاح کردن (موی کردن) .

گذشته از اینها ، «sefer» ، عیناً در عربی نیز آمده است و جالب اینکه این کلمه بهمان صورت عبری ، در عربی نیز بکار رفته و حتی قاعدی برابری «ش» و «س» که ابتدائی ترین و معمولی ترین قاعدهی برابری حروف بین عبری و عربی است نیز، در آن رعایت نشده است .

«شفر» در عربی، معانی تازه ای یافته ، ولی معانی قدیم خود را نیز حفظ کرده است چنانکه :

«شفر علی الامر = اقبل علیه» (۴۴) و «شفر الرجل علی الامر =

اطلاع یافت مرد بر آنکار و آگاه شد» . (۴۵) آمده است . (۴۶)

بنابراین ، شکل عربی «šofār» ، بخوبی می تواند همان «شوفار» \* «šofār» ،

باشد و نه حتی «سوفار» \* «sofār» (۴۷) بدین ترتیب می بینیم که «صور» نمی تواند شکل عربی «شوفار» باشد .

در اینجا بدیست به لغاتی که در عهد عتیق از نظر معنی با «صور» (صوفا) =

بانگ کردن، صدازدن، صدا، آواز، فریاد و... معادل اند نظری کنیم و بینیم که آیا «صور» میتواند شکل عربی یکی از آنها باشد ؟

۱- «rua» = صدا، آواز، فریاد زدن، نعره کشیدن، کرنا نواختن .

( یوشع ۶ : ۱۰ و ۱۶ مزمور ۸۱ : ۲ مزمور ۹۸ : ۴ و ۶ هوشع ۵ : ۸ یوئیل ۲ : ۱ ، .... )

و از همان ریشه ، واژهی «רָצַף» «نروعا» = صدای بلند و لرزش دار

[ در کرنا و مانند آن ] نعره ، آژیر ، فریاد . ( لویان ۲۳ : ۲۴ ، ۲۵ : ۹ اعداد  
 ۱۰ : ۵ ، ۶ : ۲۹ ، ۱ : یوشع ۶ : ۵ و ۲۰ اول سموئیل ۴ : ۵ ، عزامیر ۲۷ : ۶ ،  
 ۸۹ : ۱۶ ایوب ۸ : ۲۱ ، ... )

۲- **קָוָה** «qāwā» (تاکع) = نواختن ، زدن (پیدایش ۳۱ : ۲۵ داوران

۱۸ : ۷ اول سموئیل ۱۳ : ۳ ، ۳۱ : ۱۰ حزقیال ۳۳ : ۳ و ۶ یوشع ۶ : ۹ و ۱۶  
 ارمیاء ۶ : ۳ ، ... )

۳- **צִיָּבָה** «tsāwāq» = فریاد عظیم ، صدای بلند ترساننده (تثنیه ۲۳ :

۲۴ و ۱۷ اول پادشاهان ۲۰ : ۳۹ دوم پادشاهان ۴ : ۱ ، ۶ : ۲۶ مزمو ۸۸ : ۲ ، ... )

۴- **קוֹל** «qol» = صدا ، صوت ، آواز . (پیدایش ۳ : ۸ ،

۱۷ : ۹ ، ۲۱ : ۱۷ ، ۲۷ : ۲۲ خروج ۱۹ : ۱۹ ، ۲۰ : ۱۸ ، ۲۴ : ۳ ، ۳۲ : ۱۷

لویان ۵ : ۱ ، ۲۶ : ۳۶ تثنیه ۱ : ۳۴ ، ۴ : ۱۲ یوشع ۶ : ۵ و ۲۰ داوران ۱۸ : ۳ :

اول سموئیل ۴ : ۶ ، ۱۵ : ۱۴ ، ۲۶ : ۱۷ دوم سموئیل ۵ : ۲۳ ، ۱۵ : ۱۰ و ۲۳ ،

۱۹ : ۵ ، ... )

۵- **קָרָא** «qārā» = نامیدن ، خواندن ، صدا کردن ، ندا کردن ،

اعلام کردن ، فریاد ، آواز (پیدایش ۱ : ۵ و ۱۰ ، ۱۱ : ۹ ، ۱۶ : ۱۴ ، ۱۹ : ۲۲

۲۱ : ۳۱ ، ۲۵ : ۳۰ ، ۲۶ : ۱۸ ، ۲۷ : ۳۶ ، ۲۹ : ۳۴ ، ۳۱ : ۴۷ و ۴۸ ، ۳۳ : ۱۷ ،

۳۵ : ۱۸ ، ۴۱ : ۵۲ ، ۵۰ : ۱۱ خروج ۱۵ : ۲۳ ، ۳۵ : ۳۰ لویان ۹ : ۱ اعداد ۱۳ :

۲۴ تثنیه ۱۵ : ۲ ، ... )

۶- **זָמַר** «zāmar» = خواندن ، سرانیدن ، ساززدن ، سرود ، نغمه

(مزمو ۹ : ۱۲ مزمو ۳۰ : ۵ مزمو ۳۳ : ۲ مزمو ۴۷ : ۷ و ۸ مزمو ۶۶ : ۲

مزمو ۶۸ : ۵ ، ... )

۷- צִפּוּר « tsafar » = بانگ‌زدن، سوت زدن، آواز دادن (حزقیال

۷: ۷ و ۱۰) می‌بینیم که هیچک از این کلمات، نمی‌تواند با «صور» ربطی داشته باشد. و اصولاً خود این کلمات، در عربی نیز آمده‌اند، مثل:

«قول qol» = قول بمعنی گفتن، خواندن، صدا زدن و آواز دادن و...

«کاراء» = قراء بمعنی خواندن، نامیدن، و...

«زامر» = زمر بمعنی سرود، نغمه، آهنگ.

«تصافر» = صفر بمعنی بانگ‌کردن، سوت زدن.

تشابه «تصافر tsāfar» به «صور» لازم می‌سازد تا در مورد آن واژه، توضیح بیشتری داده، عدم ارتباط آنرا با «صور» باز نمایم.

«tsāfar» عبری که مشتقانی چون «צופר tsofār» بمعنی سوت،

بوق و....،

و «צִפּוּרָה (צִפּוּרָה) (tsafirā)» بمعنی صدای بلند و کشیده، آواز

بلند، میدارد. (۴۸) در عربی نیز بهمان شکل عبری آمده است (صفر) و در این زبان نیز، همان مشتقات را میدارد. چنانکه «صفار» بمعنای بانگ و فریاد و...، و «صفیر» بمعنی بانگ، آواز و... در کتب لغت عرب، ضبط شده است. (۴۹)

می‌بینید که شکل عربی «tsofār» همان «sōfār» میشود. بنابراین هیچ ارتباطی بین این کلمه و «صور» نیست.

در اینجا باید پرسید که پس «صور» چیست و از کجا پیدا شده است؟

در پاسخ این سؤال، نگارنده را نظر بر آنست که، واژه‌ی عربی «صور» (با

توجه به تشابه لفظی و معنوی آن با «سورا») معرب همان «سورا»ی اوستاست.

در اینجا لازم می‌نماید تا بیک نکته توجه کنیم و آن اینکه معمولاً حرف «ج»

فارسی است که در عربی به «ص» تبدیل میشود، نه «س». در این باره باید گفت که اگر چه این قاعده نوعاً درست است، ولی نمی‌توان بدان کلیت داد. چرا که کلماتی نیز هستند

که شکل فارسی آنها با «س» نوشته می شود و صورت معرب آنها با «ص» (س به ص تبدیل شده) مثل لغات :

ساروج	sāruj	[ معرب ساروج ] ← ساروج
سپهد	sebah-bad	[ « سپهد » ] ← سپهد
سرد	sard	[ « سرد » ] سرما، برد
سرنا	sornā	[ « سرنا » ] ← سرنا
سرنج	sorenj	[ « سرنج » ] ← سرنج
صعتر	sa'tar	[ « صعتر » ] سیسنبدر
سلور	sellur	[ « سالور » ] قسمی ماهی است ← ماهی
سج	sanj	[ « سج ، قسمی چنگک » ] (۵۰)

صمیمه معرب سرمایه ی نرسی (۵۱)

### ۳

دیدیم که «صور» شکل عربی «سوورا» ی اوستاست و حال باید دید که کلمه ی «سوورا» چیست و از کجا به اوستا منتقل شده است .  
 گفتیم واژه ای که در عبری به معنی نفیر و معادل «صور» است «شوفار» می باشد که برای اخبار و اخطار بکار می رود . قبلا نیز دیدیم که «سوورا» و یا چنانکه در برخی از نسخه ها آمده «سوفرا» و یا «سوفار» (۵۲) نفیر است و از آن برای اخبار و اخطار، استفاده می کرده اند . باتوجه به این همسانی در شکل «شوفار» عبری و «سوفرا» یا «سوفار» اوستایی و نیز یکسانی معنی و مفهوم آنها، در این تردید نمی ماند که این دو کلمه، یکی است و بی شک یا از اوستا به عبری و یا از عبری به اوستا منتقل گشته است . برای روشن شدن این انتقال ، به بررسی این واژه در هر دو زبان عبری و اوستا می پردازیم .



بطور کلی «موسسه‌های خداوند» (מִזְבְּחֵי יְהוָה - موعدی یهوه) و «محل‌های

مقدس» (מִקְרָאֵי קֹדֶשׁ - miqraeyqodesh) مثل روز، ماه و سال «شبات»

(سبت) (۵۵)، روز چهاردهم ماه اول (بین‌العصرین) که فصیح خداوند است. (۵۶) روز

پانزدهم همان ماه که «عید فطیر» است (۵۷)، روز نهم (کنور) که هفتمین روز از ماه

هفتم است و یا مثلاً سال یوبیل (۵۸)، بانواختن «شوفار» اعلام می‌شده است. (۵۹)

(لاویان باب‌های ۲۳ و ۲۵)

«شوفار» برای خواندن و جمع کردن، متفرق کردن، اعلام اخبار مهم

مثل آغاز جنگ، فتح با آغاز سلطنت يك شاه نیز بکار رفته است. (داوران

۳ : ۲۶ و ۲۷ : ۶ : ۳۴ اول سموئیل ۱۳ : ۳ دوم سموئیل ۲ : ۲۸ : ۱۵ : ۱۰

۲۰ : ۲۲ اول پادشاهان ۱ : ۳۹ دوم پادشاهان ۹ : ۱۲ و ۱۳)

اگر چه مشخصه‌ی «شوفار» ترسناکی صدای آنست. (خروج ۱۹ : ۱۶ و ۱۹

عاموس ۳ : ۶) می‌بینیم که در جشن‌ها، در روزهای عید، هنگام حرکت دادن «بابوت عهد

خداوند» (۶۰)، روزهای اول ماه و... نیز بکار رفته است. (اول تواریخ ایام ۱۵ :

۲۸ مزموور ۱ : ۸۱ تا ۵)

در «**דְבִיאִים** - نبی‌ایم» (۶۱) از «روز خداوند» (**יְוִם יְהוָה** یوم یهوه) (۶۲)

پژشک‌سکاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سخن آمده و از آن به «روز کرنا» (**יְוִם קְרָנָה** - یوم شوفار) تعبیر شده است.

(صفیاء ۱ : ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ یوئیل ۲ : ۱ و ۲) (۶۳)

کلمه‌ی «شیپور - šeypur» که واژه نامه‌های فارسی، آنرا را نای رومی که

در حر بگانه نوازند (شمس‌اللفات) سازی که در جنگ نوازند و آنرا نقیر و نای رومی نیز

گویند. (رشیدی، برهان، غیث‌اللفات) معنی کرده‌اند، شکل آرامی همان «شوفار»

(شوپار) عبری است.



در مورد قدمت واژه‌ی «شوفار» باید گفت که صرف نظر از تمام قسمت‌های «عهد عتیق» (OLD TESTAMENT) بنا به آخرین تحقیقات مربوط به باستان‌شناسی کتاب مقدس «BIBLE» میدانیم که بابهای ۱ تا ۳۹ کتاب اشعیا، محققاً بوسیله‌ی اشعیا اول (که هم بنا به روایات یهود و هم بنا به تحقیقات دانشمندان باستان‌شناسی، ۱۶۰ سال قبل از کورش می‌زیسته) در حدود ۷۱۰ قبل از میلاد مسیح نوشته شده است. (۶۴) بنا بر این قدمت واژه‌ی مورد نظر ما که در این بابها (بابهای ۱۸ و ۲۷) نیز بکار رفته است، تا حدود ۷۱۰ قبل از میلاد، قطعی بنظر میرسد.

بهر حال، با توجه به قدمت این واژه در عبری و ضمناً وجود آن در دیگر زبانهای سامی (مثل آرامی) باید چنین نتیجه گرفت که آن، واژه‌ای عبری است، و از این زبان به اوستا ره یافته.

این نکته لازم به تذکر است که یکسانی «شوفار» عبری و «سوفار» (سوفرا) ی اوستایی، نه به عنوان پیدایش یک واژه‌ی فرضی در اوستا، بلکه (با توجه به موارد بکار رفتن آن و مشترک بودن این مبحث در هر دو اساطیر سامی و آریائی) به نام نقطه‌ی عطف تازه‌ای بین اساطیر آریائی و سامی، اهمیت بسیار می‌دارد و روشنگر مسائل فراوانی در این زمینه می‌باشد. اما از آنجا که هدف نگارنده در این مقال، تهاروشن ساختن معنی دو واژه‌ی «سورا» و «اشترا» و نمودن ریشه‌های آنهاست، از طرح آن مسائل کلی و مفصل در می‌گذرد و آنرا به فرصتی و توفیقی دیگر وا می‌گذارد.

شهریور ماه ۱۳۴۹

رتال جامع علوم انسانی

م. ه. ایت

## یادداشت‌ها

(۱) اوستا، گلدنر، جلد سوم، وندیداد فرگرد ۲ بند ۶

AVESTA. the sacred book of the Parsis. K. F. Geldner,  
III Vendidad. stuttgart 1896.

و زند اوستا ن. ل. وسترگارد، صفحه ۳۴۳ (فرگرد دوم وندیداد بند ۷)

ZEND AVESTA . N. L. WESTERGAARD - VOL. I copenhagen  
1852-54.

(۲) واژه نامی اوستا، کوبستین بار تولومه، ذیل لغات (suwra-) و

(astrā-)

ALTIRANISCHES Wörterbuch. christian Bartholomae .  
strassburg. 1904.

(۳) اوستا، دوهارله، ص ۱۷

AVESTA liver sacrédu zorastrism . Par C . De Harles .  
Paris 1881.

(۴) زند اوستا، جیمز دارمستر (ترجمه‌ی فرانسه) جلد دوم (وندیداد)

ص ۲۱

LE ZEND AVESTA. James Darmesteter. ❀❀ Paris 1960

(۵) زند اوستا . جیمز دارمستتر (ترجمه‌ی انگلیسی) ص ۱۲

THE ZEND AVESTA . Part I the Wendidad . translation by James Darmesteter , second edition, oxford 1895.

(۶) زند اوستا . جیمز دارمستتر ( ترجمه‌ی فرانسه ) جلد دوم صفحه ۲۱ و

ترجمه‌ی انگلیسی ص ۱۲ پاورقی مربوط به بند ۶

(۷) واژه نامه‌ی اوستا . کانگا

A complete Dictionary of the Avestan language, K. E . Kanga, Bombay, 1900

(۸) وندیداد (حصه‌ی سوم کتاب اوستا) ترجمه‌ی سید محمد علی داعی الاسلام،

حیدرآباد ۱۹۴۸ . باب دوم فقره‌ی ۷

(۹) یشت‌ها، پورداود . جلد اول چاپ بمبئی ۱۹۲۸ ص ۱۸۲

(۱۰) واژه‌نامه‌ی اوستا . بارتولومه و اوستاریندر . هانس رایختل ص ۱۴۰

Avesta Realer texts. Notes, Glossary and index. by Hans Reichelt, strassburg 1911.

(۱۱) زند اوستا دستور هوشنگ جاماسب بمبئی ۱۹۰۷ اوستا ، وندیداد

فرگرد دوم بند ۳۰ *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

(۱۲) زند اوستا دستور هوشنگ جاماسب بمبئی ۱۹۰۷ زند، وندیداد ص ۴۴

(۱۳) علاوه بر آنکه «aīwišvat» فعل مربوط به «Suwra» و با به عبارت دیگر

عمل آنست، اکثر مترجمین اوستا سه کلمه‌ی «aīwišvat»، «(sīfat)» و «-suwra» را از یک ریشه نوشته‌اند.

(۱۴) واژه نامه‌ی اوستا . کانگا ص ۵۲۶

(۱۵) زند اوستا . جیمز دارمستتر (ترجمه‌ی فرانسه) جلد دوم ص ۲۲

(۱۶) واژه نامه‌ی اوستا . بارتولومه ذیل «-saēf»

(۱۷) در این مورد باید گفت که حتی اگر بپذیریم که «aīwišvat» شخم زدن و تراش دادن معنی می‌دهد، باز جای این سؤال باقی می‌ماند که چرا جم با انگشتر به شخم زمین پرداخته است؟ چنین امری که کسی، با انگشتر زمین را شخم زده باشد، نه در اساطیر ایران و نه در افسانه‌های هیچ ملت دیگری نیامده است.

(۱۸) واژه‌نامه‌ی اوستا. کانگا صفحات ۵۴ و ۶۹

(۱۹) واژه‌نامه‌ی اوستا، بارتولومه ذیل «-astrā» و «-az»

(۲۰) اوستا ریدر. هانس رایخلت ص ۲۷۴

(۲۱) وندیداد. فرگرد ۲ بند ۱۸

(۲۲) وندیداد. فرگرد ۳ بند ۲۷

(۲۳) وندیداد. فرگرد ۸ بند ۲۵

(۲۴) وندیداد. فرگرد ۴ بند ۱۶

(۲۵) گزیده‌های زاد اسپرم. نسخه‌ی بهرام‌گور تمورسپ انکلساریا

Vjohitakiha-1 zatsparam, with text and introduction Part I by BEHRAMGORE TEHMURASP ANKLESARIA. Bombay 19۴4.

(۲۶) زند اوستا. دستور هوشنگ جاماسب. زند. وندیداد صفحات ۲۷ و ۲۸

(۲۷) افا: برخی «گزیل» را با «گوز» مربوط دانسته مفهومی چون «گوز»

زد، برایش ذکر کرده‌اند، که البته نادرست بودن این نظر سخت روشن است؛ چرا که ریشه‌ی «گوز»، در اوستا -Vazra و در پهلوی Vazr است که در فارسی «و» به «گ» تبدیل شده.

ب: این نکته که در متن زند وندیداد، صدای اشتراک و احیاناً سوورا، به سرز - ناله

نعیر شده، سخت جالب به نظر می‌رسد، چرا که می‌دانیم در ادب فارسی همه‌جا صدای نی و نیرو کرنا و سازهایی چون اینها به «ناله» تعبیر و تشبیه شده.

سوی طالقان آمد و مرورود

جهان پرشد از ناله‌ی نای و رود

«فردوسی»

زبس ناله نای و بانگ سرود

همی داد دل جام می را درود

«فردوسی»

ناله کرنای و روین خم

در جگر کرده زهره ها را گم .

«نظامی»

و . . .

نگارنده بر این اعتقاد است که این تعبیر در ادب فارسی، ازین نکته در اوستا،

ریشه گرفته است .

(۲۸) فرهنگ فارسی . دکتر محمد معین . تهران . ۱۳۴۳ . جلد دوم ص ۱۹۴۴

(۲۹) شباهت لفظی و معنوی واژه‌ی «صوت» و کلمه‌ی عربی «صوت - Saut»

به معنی آواز ، دم ، صدا ، این نظر را پیش می آورد که این دو کلمه یکی هستند .

نگارنده‌ی این مقال ، برای «صوت» در عبری ، هم‌ریشه نیافت (در این زبان «صوت» را

به عنوان شکل دیگر واژه‌ی «یا صوت» به معنی سوختن و فروختن ، می توان داشت . یکی

دو کلمه نیز هست که از نظر شکل به «صوت» شباهت می دارد . مثل واژه‌ی «tsāvat»

به معنی پیوستن و «tsavet» به معنی دسته ، گروه [شکل عبری کلمه‌ی آرامی «tsautā»]

و . . . ) و بنابراین در این نظر که آن ، واژه‌ی عربی اصیلی نیست راسختر گشت .

نهایت باید توجه داشت که این واژه در منابع آرامی دین یهود که قدمت آنها

احیاناً به حدود قرون اولیه‌ی میلادی می رسد ، بکار رفته و فرضاً می توان در این منابع ،

واژه‌ی «tsit» = سیت (یکی از مشتقات «صوت» به معنی آواز ، آوازه ) را دید . در

این صورت باید گفت که اگر هم انتقالی رویداده باشد ، بین اوستا و عربی نیست ، بلکه

این واژه از اوستا به آرامی ره یافته و طبعاً از آرامی به عربی رسیده .

(۳۰) فرهنگ فارسی نفیسی ، مرحوم ناظم الاطباء جلد سوم تهران ۱۳۴۳

(۳۱) این نکته را از جمند برادرم حضرت دکتر علی اکبر جعفری به نگارنده

متذکر شدند. که اینهم یادی از ایشان و سپاسی برای محبتشان .  
(۳۲) یادگار زریر بند۶۶: پس هر مرد از مرزبانان را خیر رسید، به در گشتاسب  
شه آمد. (اکنون) با سپاه اوتمبک زنند و نای سرابند و باچلیک بانگ کنند.

فردوسی در این باره چنین آورده :

دگر روز گشتاسب با موبدان

ردان و بزرگان و اسپهبدان

چوروزی ببخشید و جوشن بداد

برد نای و کوس و بنه بر نهاد

زناریکی گرد اسب سپاه

کسی روز روشن ندید و نه ماه

(۳۳) باید به این نکته توجه داشت که جم در اوستا ، همه جا باصفت «هوئوه

(هرمک) «دارندهی گله و رمهی خوب» توصیف شده است و در حقیقت چوپانی

به شمار می آید .

(۳۴) آقای مهندس علی حاکمی رئیس موزهی ایران باستان در سخنرانی ای

که در روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ۴۹ به مناسبت هفتهی ایران باستان تحت عنوان

«نذهب در گیلان و مازندران» ایراد داشتند ، گفتند که از حفریاتشان در منطقهی

گیلان ، آلانی شبیه به پستان که مربوط به هزارهی اول است بدست آورده اند و این

آلات ، سنج می باشد که ساکنان آن منطقه با نواختن دو سنج بهم ، الهه ها را صدا

می کرده اند (می خوانده اند) و سپس خواننده های خود را از آنان طلب می نموده اند .

و این همان مطلبی است که ما در مورد جم بدان رسیده ایم ، نهایت بجای

سنج ، نفیر مورد استفاده قرار گرفته است .

(۳۵) گویا Bailey نیز در کتابش «مسائل زرتشتی...» عمل جم را در اینجا ،

راندن و بردن می داند .

(۳۷) و (۳۸) این دو واژه شکل کامل واژه‌های قبل از خود هستند. نفیوت آن دو شکل همانست که به وسیله‌ی نوشتن برگردان فارسی آنها مشخص شده. در شکل‌های اول «و» حذف شده و به جایش، روی حرف ماقبل آن «ضمه» گذاشته شده است. تلفظ شکل‌های دوم که در آنها «و» نوشته شده مانند شکل‌های اول می‌باشد. در آنها «و» تلفظ نشده حرف ماقبل آن مضموم خوانده می‌شود. درست مثل تلفظ واژه‌ی «خوردن» در فارسی، که با وجود نوشته شدن «وو» مثل گفتن و شستن که بدون «و» نوشته می‌شوند، تلفظ می‌گردد.

(۳۹) تا آنجا که من برخورد کرده‌ام، در عهد عتیق پنج کلمه به معنی سازی که در آن می‌دمند (ساز بادی) آمده که در رأس همه «شوفار» است. که در مورد آن در متن این مقال بحث خواهیم کرد.

واژه‌ی بعدی **חַצְצוֹתָא** - خصوصاً یا خجوجرا است که نزدیک بسی بار

در کتب مختلف عهد عتیق بکار رفته است: (اعداد ۲:۱۰ و ۸ و ۹ و ۱۰، ۶:۳۱ دوم پادشاهان ۱۱:۱۴ (۲ بار)، ۱۲:۱۲، اول تواریخ ایام ۱۳:۱۳، ۱۶:۲۲، ۱۵:۲۴ و ۲۸، ۱۶:۶ دوم تواریخ ایام ۵:۱۲ و ۱۳:۱۳، ۱۲:۱۴ و ۱۴:۱۵، ۲۰:۲۸، ۲۳:۱۳ (۲ بار)، ۲۹:۲۶ عزرا ۳:۱۰، نحمیا ۱۲:۳۵ و ۴۱:۳۵ مزمیر ۹۸:۶ هوشع ۸:۵).

فرق بین «خجوجرا» و «شوفار» تقریباً فرق میان سرنا و کرنا در فارسی است. یعنی مثلاً یکی در هنگام شادی و دیگری در مواقع دیگر نواخته می‌شود. که البته این توجیه زیاد درست به نظر نمی‌رسد. در اسفار خمسه (توراه) آلتی که باید در هنگام شادی، در عیدها، و نیز در جنگها برای خبر و اخبار یا در مراسم روزهای اول ماه و همراه گذراندن قربانی سوختنی در مذبح نواخته شود، «خجوجرا» است و «شوفر» يك جنبه‌ی خاص آسمانی می‌دارد. و صدای آن حضور یهوه را در میان بنی اسرائیل می‌رساند، اما در کتابهای دیگر عهد عتیق می‌بینیم که «شوفار» در همه‌ی آن مواردی که یاد شد بکار می‌رود.

از «خچوچرا» فعل **חצצר** «ختصونصر (خچوچر)» به معنی کرنا زدن، ساز زدن نیز آمده است (دوم تواریخ ایام باب ۵ آیه ۱۳).

کلمه دیگری نیز هست که در تمام عهد عتیق تنها یکبار بکار رفته و آن واژه **קארנ** «tāqā» از فعل «תקא» به معنی نواختن، زدن، است که کرنا یا آئی شبیه به آن معنی می دهد. این کلمه تنها در کتاب حزقیال باب ۷ آیه ۱۴ آمده است.

دو واژه دیگری نیز هست که عبارتند از «**קרנא** qarnā» و «**משרוקיתא** mašroqitā» این دو کلمه نیز تنها در یک باب از یک کتاب عهد عتیق بکار رفته اند (کتاب ۲ نیال باب سوم آیات ۵ و ۷ و ۱۰ و ۱۵) کرنا و مشروکیتا نیز چون کرنا و سرنا تریه اند و مطمئناً عبری نیستند، کرنا پیش که همان کرنا ی فارسی است. چرا که در عبری چنین کلمه ای ساخته نشده است. اگر چه مسلماً می توان از «**קרנ** qeren» عبری به معنی شاخ، این کلمه را ساخت. ولی در این زبان، همان «کرنی (شاخی)» که در آن می دمند، شوفار نامیده می شود. بطن قوی می توان گفت که دانیاال این کلمه را از ایرانیان گرفته است. (می دانیم که دانیاال در ایران و در دربار داریوش، زندگی می کرده سمت وزارت او را داشته است. کتاب دانیاال باب ۶)

واژه دیگری نیز هست و آن «**קארاب** qarāb» است که در سفر پیدایش باب ۲ آیه ۲۱ آمده است. این کلمه را برخی از مترجمین عهد عتیق «نی» ترجمه کرده اند که البته معنی «ارسمت» برای آن مناسبتر می باشد. در ترجمه ای انگلیسی عهد عتیق نیز این واژه به «harp» برگردانده شده است. بهر حال، این کلمه همراه واژه **קרور** «Kīnor» به معنی بربط و چنگک به عنوان دوسازی بکار رفته که



« یوبال بن لمك » پدر نوازندگان آن معرفی گشته است ، چنانکه برادرش « یابال » پدر همه ی خیمه نشینان و صاحبان مواشی است .

(۴۰) « sefer- » بمعنی نیکویی بخشیدن، حسن و زیبائی دادن، اصلاح کردن

نیز آمده است . مشتقات « sefer- » عبارتند از «šufra» ، «šifra» و ....

معنی دقیق « sefer- » خبر، خبرمآوی الطرفین است ، یعنی خبری که نه خبر

خوب به حساب آید ، نه خبر بد .

این نکته را دوست فاضل و بسیار عزیزم جناب حاخام اورئیل داویدلی استاد

زبان عبری و عضو دارالشرع یهود (انجمن بت دین) به این بنده متذکر شدند که ازین

محبت و دیگر محبت‌هایی که نسبت به من ابراز داشته می‌دارند، سپاسگزارم .

(۴۱) این آیات از ترجمه ی فارسی عهد عتیق چاپ ۱۹۵۹ بریتانیا نقل گردیده

که در آن ، مترجمین فارسی ، «شوفار» را «کرنا» ترجمه کرده‌اند .

(۴۲) حرفی که در عبری معادل «صادص» عربی است «tzaddi tsaddi»

نام می‌دارد و «تس» (صدایی نزدیک به ج ) تلفظ می‌شود .

(۴۳) در زبان عبری نیز مانند بسیاری از زبانهای دیگر قاعده‌ای وجود دارد

که بنا بر آن «ف» (پ) ، «ب» و «و» که حروف لپی هستند ، بهم قابل تبدیلند . اما نه من و نه

تثی چند از دوستان آشنا به زبانهای عبری و عربی ، در جستجوی بسیار مان نتوانستیم

موردی بیابیم که حرف « و » عربی به جای حرف « ف » عبری آمده باشد . چنانکه در

متن مقاله اشاره کردیم ، کلماتی که در عبری با « ف » نوشته می‌شوند ، در عربی نیز

با « ف » آمده‌اند .

اما با این همه اگر احتمالاً چنین کلمه‌ای یافت شود باز هم نظر ما در این مورد

که واژه‌ی «صور» شکل عربی «شوفار» نیست ، همچنان به قوت خود باقی است زیرا ،

چنانکه گفتیم ، ریشه واژه‌ی «شفر» خود به عینه در عربی نیز آمده است .

(۴۴) المنجد ص ۴۰۵

(۴۵) فرهنگ عربی جامع ص ۷۰۴

(۴۶) از «šəfər» در عبری فعل ساخته نشده و «شوفار» در جمله‌هی فعلیه همراه  
مل «šəqə» به معنی زدن، نواختن بکار می‌رود. اما چنانکه می‌بینید در عبری این  
کلمه به صورت فعل نیز بکار رفته است.

(۴۷) شکل عبری «شوفار» با در نظر گرفتن تغییرات احتمالی ممکن، قاعدتاً  
باید «سوفار» بشود.

(۴۸) در گزینش و برگرداندن واژه‌های عبری این مقال از کشف الابات عظیم  
«هیغل هکدش»

Veteris Testamenti (Concordantiae Hebraicae Atque  
Chaldaeae, solomon Mandelkern, Telaviv 1955.

و نیز فرهنگ عبری مرحوم سلیمان حبییم چاپ تل‌آویو ۱۹۶۶ و ترجمه‌های  
فارسی، عربی، انگلیسی، عهد عتیق سود جسته‌ام.

(۴۹) این کلمات از عربی به فارسی نیز نفوذ کرده، در این زبان هم  
بکار می‌روند.

(۵۰) فرهنگ فارسی. دکتر محمد معین جلد دوم (د-کارنامه) تهران ۱۳۴۳

(۵۱) لغت‌نامه‌ی دهخدا بخش «ص» صفحه‌ی ۲۰۲

(۵۲) واژه‌ی «سوفار» در فارسی به معنی دهانه‌ی تیر، سوراخ‌سوزن، مطلق

سوراخ، ضبط شده است. این کلمه بشکل‌های «سفار»، «سوفاره»، «سوفال» «سوفانه»  
نیز بهمان معانی که یاد شد، آمده است.

(PERSIAN-ENGLISH DICTIONARY by F. STEINGASS)

بعید نیست که آن معانی برای «سفار» یا «سوفار» مفاهیمی ثانوی باشند. دیدیم  
که واژه‌ی گاودم که در نفیر بودنش شک نیست، مجازاً بهر چیزی که بکطرفش پهن و  
بکطرفش باریک باشد نیز، اطلاق می‌شده است. بنا بر این بعید نیست که «سوفار»  
نیز چنین بوده باشد و از آن جهت به دهانه‌ی تیر «سوفار» اطلاق کرده باشند که آن،

شکلی این چنین «V» شبیه سوфра (سوفار) می‌دارد .

(۵۳) استاد آرتور کریستن سن ، این نکته را که وندیداد از تألیفات دوره‌ی اشکانی است ، تقریباً به اثبات رسانده است .

(مزداهرستی در ایران قدیم . ترجمه‌ی دکتر ذبیح‌صفا ص ۱۲۱)

(۵۴) این کلمه «توراه» نوشته می‌شود ولی «ه» غیر ملفوظ است و باید آنرا «تورا» خواند .

(بطور کلی اگر «ه» در آخر کلمات عبری بعد از حرفی که حرکت «آ» می‌دارد، باید، غیر ملفوظ است. مثل «توراه» که «تورا» یا «تروعه» که «تروعا» خوانده می‌شوند در این دو مثال «ر» و «ع» که حروف ماقبل «ه» هستند ، حرکت «آ» می‌دارند . باید دانست که «transliteration» کلمه‌ی عبری «توراه» «توره» یا «تروعه» «تروعه» است که «ر» و «ع» حرکت «آ» داشته «را» و «عا» تلفظ می‌شوند .)

«توراه» در عبری «تورا» (تورات) نوشته و خوانده شده که ما نیز در فارسی این چنین تلفظ می‌کنیم .

واژه‌ی «توراه» به معنی قانون و شریعت است و به اسفارخمسه‌ی «پیدایش» ، خروج ، لاوان ، اعداد ، تثنیه «اطلاق می‌شود . اینکه نوعاً مجموعه‌ی کتب مذهبی یهود «تورات» خوانده شده ، بدان سبب است که آن ، اصلی‌ترین قسمت آن مجموعه می‌باشد .

(۵۵) هفتمین روز و هفتمین ماه و هفتمین سال برای بنی اسرائیل شبات (سبت) و محفل مقدس است . در این مواقع می‌باید که همه دست از کار کشیده به اجرای مراسم مخصوصی که برای هر یک تعیین شده بپردازند . ماه هفتم ، هر روزش خود محفل مقدس است .

روز اول ، روز نواختن کرناست؛ روز دهم ، روز کفاره ، و از روز پانزدهم پمدت هفت روز عید خیمه‌ها می‌باشد . سال هفتم ، سبت و آرامی زمین است و می‌باید که در

آنکشت نشود و محصول خود روی آن نیز چیده نگردد. این سال، سال انفکاک نیز هست. و قانون انفکاک اینست که هر طلبکاری قرضی را که بهمسایه خود داده است منفک می‌سازد و از او مطالبه نمی‌کند. بردگان عبرانی که شش سال خدمت کرده‌اند نیز، در این سال آزاد می‌گردند.

(۵۶) عیدفصح، در سالگرد خروج بنی اسرائیل از سرزمین مصر نگهداشته می‌شود و آن چهاردهم ماه «ایب» (ماه اول بنی اسرائیل) است. (مبدأ سال بنی اسرائیل خروج از مصر است) از غروب آنروز، بنی اسرائیل بهیاد آخرین شب زندگیشان در مصر، که بیوه از کوچه‌های مصر گذر کرده نخست زاده‌های مصری را از انسان تا حیوان، زد (کشت)، مراسمی برگزار می‌کنند.

(۵۷) از شب چهاردهم ماه ایب تا شب بیست و یکم آن ماه به مدت هفت روز، بهیاد روزیکه بنی اسرائیل از مصر خارج شدند، عید نگاه داشته می‌شود. در این هفت روز باید نان فطیر خورده شود و خمیر مایه از تمامی خانه های بنی اسرائیل خارج گردد.

(۵۸) سال یوبل عبارت است از سال پندار هفت سبت سالها، یعنی هفت هفت سال که می‌شود چهل و نه سال.

در روز دهم از ماه هفتم که روز کفار است، در تمامی زمین بنی اسرائیل شوفار نواخته می‌شود و سال یوبل اعلام می‌گردد. سال پنجاهم یا سال یوبل برای زمین و ساکنانش، سال آزادی است. در این سال نیز زمین کشت نمی‌شود و از محصول خورد روی آن خورده نمی‌گردد. باید توجه داشت که زمین زیر کشت متعلق به بیوه است و بنابراین به مالکیت کسی در نمی‌آید. در سال یوبل کشت کنندگان هر زمین مرزوعی، زمین را رها می‌کنند و به شهر و قبیله‌ی خود برمی‌گردند و افراد نازده‌ای جای آنها را می‌گیرند. بطور کلی سال یوبل مبدأ همه‌ی قراردادهای بنی اسرائیل به‌شمار می‌آید. در این سال همه‌ی مالکیت‌ها لغو می‌شود و قراردادهای رهایی‌گردد. تنها مالکیت لایوان کهنه است که برقرار می‌ماند و خانه‌های آنها، هر کجا که باشد

در سال یوبل رها نمی‌شود. و نیز بعضی از خانه‌هایی که در شهرهای حصاردار قرار دارد و پس از فررش تا مدت یکسال که مهلت انفکاک است منفک نشده، همچنان در تحت اختیار مالک می‌ماند و در یوبل رها نمی‌شود. دیگر خانه‌ها، بخصوص خانه‌هایی که در ده‌ها یا بطور کلی در خارج شهرهای حصاردار قرار دارند، جزء زمین مزروعی بحساب می‌آیند و باید در سال یوبل رهاگردند.

(۵۹) اکنون نیز در جامعه‌ی یهودیان ساکن فلسطین، حلول «شبات» (سبت) و دیگر اعیاد مذهبی، بانواختن «شوفار» اعلام می‌شود.

(۶۰) «تابوت عهد خداوند»، تابوتی است که موسی به امر یهوه ساخته، لوح‌های شهادت (احکام) را در آن نهاد و آنرا در مقدس «Maqdas» (خانه‌ای که او برای یهوه ساخت) جای داد. این تابوت، بنا به امر یهوه از چوب شطیم به طول دو ذراع و عرض یک ذراع و نیم و بلندی یک ذراع و نیم ساخته شده درون و برون آن باطلا پوشانده بوده است.

(۶۱) کتاب (مجموعه‌ی کتب) مذهبی یهود، بامه قسمت تقسیم می‌شود. این سه قسمت عبارتند از:

۱- توره (شریعت) ۲- نبی‌ایم (انبیاء، پیمبران) ۳- کتوبیم (مکاتیب)

«توره» شامل اسفار خمسه است و «نبی‌ایم» خود به دو قسمت تقسیم می‌شود. یکی «نبی‌ایم راشونیم» (انبیاء متقدم) و دیگری «نبی‌ایم آخرونیم» (انبیاء متأخر). «نبی‌ایم راشونیم» شامل کتب یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان و «نبی‌ایم آخرونیم» شامل کتابهای اشعیاء، ارمیاء، حزقیال، هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونا (یونس)، میکاه، ناحوم، حزقیل، صفنیا، حجی، زکریا، ملاکی، است.

«کتوبیم» شامل کتابهای مزامیر، امثال، ایوب، غزل غزلیها، روت، مراثی، جمعه، استرا، دانبال، عزرا، نحمیا، تواریخ ایام، است. بدیهی است که ارزش مذهبی «نبی‌ایم» کمتر از «توره» و «کتوبیم» کمتر از «نبی‌ایم» می‌باشد. بهر حال، مجموع این

قیمتها که کتاب مذهبی یهود را تشکیل می‌دهد، «تنخ Tanakh» نامیده می‌شود.  
(۶۲) «روز خداوند» روزی است که یهوه همه چیز را از زمین محو کرده انسان  
و بهایم را مقطع می‌سازد و گنهکاران را عقوبت می‌نماید .

کتاب صفیای نبی از آن روزچنین می‌گوید: آن روز غضب است . روز تنگی  
واضطراب ، روز خرابی ووبرائی ، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ ...  
پس خون ایشان (مردمان) مثل غبار رگوش ایشان مثل سرگین ریخته خواهد شد .  
و کتاب یوئیل نبی می‌گوید: روز تاریکی و ظلمت ، روز ابرها و ظلمت غلیظ  
مثل فجر منبسط بر کوهها... (روزی که) آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و سنارگان نور  
خویش را باز می‌دارند .... روز خداوند عظیم و بی نهایت مهیب است و کیست که  
طاقت آن را داشته باشد .

(۶۳) شماره‌های آیاتی که از عهد عتیق در این مقال آمده از روی متن عبری  
است که بعید نیست، با ترتیب آیات، در ترجمه‌های عهد عتیق، اندک تفاوتی داشته باشد.

(۶۴) تاریخ تمدن ویل دورانت کتاب اول بخش اول ترجمه‌ی احمد آرام  
فصل دوازدهم (قوم یهود).

یادآوری: عبارات لاتینی این مقال در مورد کلمات یونانی (که در آذربان  
اعراب جزء حروف است) نشان‌دهنده‌ی حرف، حرف آنهاست (Transliteration)،  
ما در مورد کلمات عبری، عربی و پهلوی (که در این زبانها حرکات جزء حروف  
نیست) تلفظ دقیق آنها را می‌نماید. (Transcription) چرا که نقل حرف، حرف  
بین کلمات، قرائت آنها را برای خواننده غیر ممکن می‌ساخت .